گفت‌وگوی «فرهیختگان» با میلاد دخانچی به بهانه انتشار کتاب «پساسلامیسم»

# روز به روز عرفی‌تر می‌شویم

## پساسلامیسم در صدد بازگرداندن دیالکتیک در فلسفه اسلامی است

عکاس: وحید سراجی/ فرهیختگان

سیدجواد نقوی، محمد علی‌بیگی
گروه اندیشه

**گرچه کار اهالی علوم انسانی این است که «مشکلات ما را ـ که بعضا اظهر من الشمس هستند ـ به «مسائل علمی» تبدیل کنند و اولا « تبیینی ـ علمی و قابل‌دفاع» و ثانیا «راهی برای حل آنها» ارائه کنند، اما بیشتر گفتار و نوشتارهای غالب اهالی علوم انسانی ما، تکرار مشکلاتی است که برای عارف و عامی شناخته شده‌اند و نه صورت‌بندی آنها و تبدیل‌شان به «مسائل علمی»؛ در این میان بعضی از اهالی علوم انسانی، برآنند که «صورت‌بندی‌ها و راه‌حل‌های کلان سیاسی» برای حل «عمده مشکلات» ارائه کنند و دکتر میلاد دخانچی نیز از همین زمره است. دخانچی نقد هایی به وضع کنونی دارد و سعی می‌کند آنها را به مسائل فکری برگرداند. او بر آن است که با تبارشناسی به مناقشه‌های علمی مسلط غلبه کند؛ اما مشخص نیست متافیزیک مسلط او، «مدرنیته» است یا «اسلامیسم»؛ یا «فلسفه مافیل مدرن ملاصدرا»، گرچه خاطرهانمای او به Destruction یا همان نسخ «اسلامیسم»، است اما مشخص نیست این اسلامیسم دچار سوءتفاهم نسبت به استیت مدرن (که اخص است از مدرنیته و تلقی مدرن) بوده یا خود، امری بوده مدرن؛ چنان که می‌گوید: «ماشین سواری و موبایل داشتن، یعنی «مدرن بودن» و اسلامیست‌ها هم «خیلی دوست داشتند تا nation-state مدرن بسازند.» گذشته از اینها اگر بنا است «دخانچی «متافیزیک مدرن» یا «اسلامیسم» ـ که به‌رغم چالش سابق‌الذکر، از نظری خواستی مدرن است ـ را نسخ کند، باید توجه داشت که دیالکتیک پیشنهادی خود او هم بازگشتن به مدرنیته و سوبژکتیویته است. به‌هرحال بنای ما این بود که لااقل در مصاحبه با او برای خودمان روشن شود که چقدر تفسیر او از وضع کنونی ما با راه‌حل پیشنهادی‌اش، قابل دفاع است. این با رجوع به گفت‌وگویی که بین ما درگرفت کم‌وبیش برای خوانندگان قابل بررسی است. متن این گفت‌وگوی سه‌نفره پیش روی شماست.**

**علی‌بیگی: شاید کسانی که متن این گفتوگو را می‌خوانند، هنوز کتاب را نخوانده باشند پس بهتر است ابتدا خود آقای دخانچی، توضیحی اجمالی از محتوای کتاب بدهند.**

از نگارش این کتاب یک‌سال می‌گذرد و ایده‌اش تا آن‌ال بسط پیدا کرده است که هم‌اکنون در قالب مجموعه‌ای از درس‌گفتار در فضای مجازی درحال انتشار است. پرسش مرکزی پساسلامیسم، دعوت به بازخوانی رابطه میان مذهب و سیاست است. مابعد از مواجهه با مدرنیته، با وجوهی از حکمرانی آشنا شدیم که ابعاد و اضلاع آن متعلق به مانبود و متافیزیک آن در جای دیگری شکل گرفته بود. برخی از اضلاع و ابعاد این نوع حکمرانی را بسندیده‌ایم و از طرفی میراثی بومی نیز داشتیم‌ومی خواستیم از آن منقطع نشویم. اما پرسشی درباره برقراری توازن میان بافت‌های جدید و دست‌پیشین وجود داشت که «چطور» این دو را در یک فرایند بررسی از رابطه مذهب و سیاست نشان داد. البته خود پرسش، جدید نیست، سوالی که از دیرباز و حتی پیش از شکل‌گیری استیت در تاریخ اسلام وجود داشته است و ما باید یک‌بار دیگر آن را طرح کنیم. اساسا می‌توان گفت انقلاب اسلامی ـ دریک معطوف ـ تازیده پاسخ به این پرسش است و یک متفکر مسلمان می‌تواند برای این پرسش، پنجی مواجهه مذهب با سیاست، پاسخ بدهد اما کیوبتدر می‌تواند این پاسخ را متفاعدکننده به جامعه مفرقی که آن جامعه از آن حیات می‌کند. درعین‌حال در جهل‌سال گذشته ما با خاطراتی مواجه‌ایم و آسیب‌شناسی‌ها به مانشان می‌دهد رابطه مذهب و سیاست همچنان یک سوال باز و به اصلاح unresolved حل نشده است. لازم است دربارهٔ آن حرف‌بزنیم و چه‌بسا به ارائه راه‌حل‌هایی نیز برسیم. این کتاب در یک سطح کلی آسیب‌شناسی وضعیت و تلاشی برای ارائه یک راه‌حل است.

**نقوی: در فصل اول ما با وابی طرف هستیم؛ اوبنی‌ای که با دولت مدرن سروکار نظری نداشته اما در این کتاب می‌بینیم که اوبنی مدل و متد دولت مدرن است. اوبنی چه نسبتی با دولت مدرن دارد؟**

اوبنی از ایران و افغانستان به دنیا آمده و بخش مهم‌ترین اثرش یعنی «توسعه و مبانی تمدن غرب» به نظر من پاسخ به این پرسش است. هرچند تحت‌عنوان توسعه سوال‌اش را مطرح کند اما پاسخ به سوال توسعه، پاسخ به سوال دولت مدرن است و اینکه ما در مواجهه با دولت مدرن چه باید کنیم. از قضا اوبنی دارد به این پرسش پاسخ می‌دهد و اتفاقا می‌تواند به آن کتاب باشد که در کتاب باشد که پرسش‌هایی پاسخ بدهد. استاد نکرده‌ام. وای اتفاقا آن اوبنی، اوبنی مهمی در پاسخ به این پرسش است. اوبنی از این جهت مهم است که از یک پسوند «اسلامی» در مواجهه با جوده جدید طرح پرسش می‌کند. او سوال‌های متافیزیک‌اش را می‌پرسد. درخصوص پساسلامیسم، برمی‌گوید که چیزی تحت‌عنوان سینمای اسلامی نداریم، آن هم در دورانی که پسوند «اسلامی» دارد. در همین مسیر می‌آید و یک فاتیزی وجود دارد که ما اقتصاد و سینما و جامعه‌شناسی و جامعه و دولت اسلامی داریم و خیلی راحت این اسلام روی همه مفاهیم سوار می‌شود. اوبنی این مدل‌سازی در الصای پسوند اسلامی را سوال اول قرار می‌دهد و من در نسبت با دولت مدرن، خیلی تحت‌تاثیر این پرسش و این مواجهه او بودم. اگر اوبنی گوید که سینما، اسلامی نمی‌شود وچه‌بسا مدرنیته را اجرای دیگری می‌بیند، پس احتمالا همین رویکرد راهی نیز اینجا در دولت مدرن داشته باشیم. همان طور که گفتم در کتاب، توسعه‌مبانی تمدن غرب؛ کوبویش همین کار را نیز می‌کند و از قضا به نظر می‌رسد این یک پارادایم مفقول در میان متفکران مسلمان بود؛ به‌خصوص میان متفکران مسلمان قبل از انقلاب که نگاه پسوند مطالعه‌اش‌اند و خاتمی نسبت به دولت مدرن از دنو اوی را ابراز می‌دیدارند و فکر می‌کنند بستر خنثایی است. اما نکته دوم‌اش‌ای که درمورد سینما وجود داشت. اوبنی مثال خوبی از وشوب را برای سینما می‌زند به این شرح که شما فکر می‌کنید مثلا در طرفی که شما حرکت می‌کنید، آگر آب بکشید دو نوع بخورید مثلی حل شده است درحالی که خود ظرف، مظروف را می‌سازد. خب همه این مباحث درباره هر نوع دستگاهی مصداق دارد. دستگاه مورد مطالعه او سینماست و دستگاه مورد مطالعه من دولت است. از این منظر من در این کتاب به‌شدت تحت‌تاثیر برسنگری اوبنی بودم.

**علی‌بیگی: منطق‌وروش پژوهشی شما لابد باید دیالکتیک باشد. چون مدام بحث از دیالکتیک و مزایای آن می‌کنید. اما روش دیالکتیکی به‌عنوان روش پژوهشی مشخص نیست که این دیالکتیک کدام روش دیالکتیکی است و مبانی دیالکتیکی شما چیست. مثلا همه دیالکتیک‌ها لزوما به سنتز منتهی نمی‌شوند و شما بر اتید که دیالکتیک لزوما مترجر به سنتز می‌شود. نکاتی مثل این نیازمند توضیح دیالکتیک به‌طور کلی و به‌عنوان روش و منطق پژوهش است. نمی‌خواستید این کتاب یک کار ویژه‌مند باشد؟**

برمکی، نگارش تز دکترای ام که آنجا رفتیم‌شد که از جلو بردم، در فرآیند نگارش کتاب سعی کردم همه الزامات یک تز آکادمیک و مسائل مربوط به روش و چارچوب نظری را نهایتا وارد کتاب نکنم، چراکه مخاطب عام را کوبوییش زده‌می‌کرد هم‌چند فکر می‌کنم در فصل یک ولاخرجی کردم و بر سر این مسائل زیاد ایستادم. روشی که در این پژوهش مفروض واقع شده‌بود، استفاده‌ام از گرافه‌ها است. تبارشناسی است. البته تبارشناسی نیز کاری است که مشاسعی می‌کنیدمتافیزیک‌های مسلط را به‌واسطه بیرون کشیدن چارچوب‌ها و بنیادهایی از درون آنشو، بشکنید تا بتواند متافیزیک مسلط را به چالش بکشد. سطح دیگری از روش، بحث governmentality و حکمرانی است. governmentality به‌مثابه یک روش که شما از براهاد و تکنیک‌های مختلف قدرت را روی کاغذ می‌ریزید و نگاه‌تان را به‌عنوان ابزارها و تکنیک‌های یک assemblage می‌بینید. در این کار کتاب خیلی مشهود است و من مثلا پنج، شش ابزار به اسم اوبنیان، مارکسیم یا مذهب ـ و... را وقتی که من کلمه چولیم اینا یک assemblage دیدن می‌کنند. مثل لگوهایی که بچه‌ها با آن ساختمان‌سازی می‌کنند. این روش مسئلا ومفروض در کار من است که در این کتاب دارد می‌آید. لازم است درباره‌اش‌ای حرف‌بزنیم و آن از استفاده شده و جوفرته شد.

**علی‌بیگی: اینکه از روش صحبت نکردید؛ باعث شده منظق این assemblage روش نباشد و معلوم نشود که چطور بین موارد‌ی که از هگل این عربی هیدگر، اوبنی و بعضا ملاصدرا نقل کردید؛ تطبیق داده‌اید یا ربط برقرار کرده‌اید. در مقدمه آنکه گفته‌اید که از دلوز، فوکو و اوبنی طنون استفاده کردید که البته توافق برقرار کردن میان هیدن سه‌تن هم به این اساس نیست! اگر کسی قدری دغدغه انسانی یا علوم‌انسانی داشته باشد، یکباره و سراغ کتاب بیاید، یکباره با دریافت‌های نجیب مواجه می‌شود. مثلا بحث تناکح اسماء نزد این عربی یا ستتر نزد هگل ـ و کاملا مفاوت است.**

من تلاش کردم نشان بدهم چگونه رویکرد دیالکتیک در سنت‌های مختلف ساسامی مختلف نکرا می‌شود؛ یعنی اسم‌هایش فرق می‌کند ولی همه‌جا هست. البته در این کار مباحث به اختصار طرح‌شده، چراکه هدف این کتاب این نبود که بخواهد این مباحث را تفصیل دهد ولی، به اجمال‌اش‌ای که می‌رسد. درخصوص سینما، برمی‌گردم سوی یک چیزی تحت‌عنوان سینمای اسلامی نداریم، آن هم در دورانی که پسوند «اسلامی» دارد. یک فاتیزی وجود دارد که ما اقتصاد و سینما و جامعه‌شناسی و جامعه و دولت اسلامی داریم و خیلی راحت این اسلام روی همه مفاهیم سوار می‌شود. اوبنی این مدل‌سازی در الصای پسوند اسلامی را سوال اول قرار می‌دهد و من در نسبت با دولت مدرن، خیلی تحت‌تاثیر این پرسش و این مواجهه او بودم. اگر اوبنی گوید که سینما، اسلامی نمی‌شود وچه‌بسا مدرنیته را اجرای دیگری می‌بیند، پس احتمالا همین رویکرد راهی نیز اینجا در دولت مدرن داشته باشیم. همان طور که گفتم در کتاب، توسعه‌مبانی تمدن غرب؛ کوبویش همین کار را نیز می‌کند و از قضا به نظر می‌رسد این یک پارادایم مفقول در میان متفکران مسلمان بود؛ به‌خصوص میان متفکران مسلمان قبل از انقلاب که نگاه پسوند مطالعه‌اش‌ای و خنثی نیست به دولت مدرن در اذن‌ون‌ال ابراز می‌دیدارند و فکر می‌کنند بستر خنثایی است. اما نکته دوم‌اش‌ای که درمورد سینما وجود داشت. اوبنی مثال خوبی از وشوب را برای سینما می‌زند به این شرح که شما فکر می‌کنید مثلا در ظرفی که خود ظرف، مظروف را می‌سازد. خب همه این مباحث درباره هر نوع دستگاهی مصداق دارد. دستگاه مورد مطالعه او سینماست و دستگاه مورد مطالعه من دولت است. از این منظر من در این کتاب به‌شدت تحت‌تاثیر برسنگری اوبنی بودم.

**علی‌بیگی: منطق‌وروش پژوهشی شما لابد باید دیالکتیک باشد. چون مدام بحث از دیالکتیک و مزایای آن می‌کنید. اما روش دیالکتیکی به‌عنوان روش پژوهشی در این کتاب نمی‌بینیم. اساسا در بند این بودید که این کار، کاری روشمند باشد؟**

منظورتان روش تحقیق است؟

**علی‌بیگی: در این کتاب کوبو خواسته‌اید با یک روش دیالکتیکی شروع**

ادامه در صفحه ۱۵



ادامه از صفحه ۱۴

علمی و فلسفی بشر همخوانی دارد هم با زندگی روزمره. همچنین من می‌خواهم بگویم این زوجیت و زنانگی و مردانگی ـ البته در فلسفه تائوئیسم نیز هست که آن را بین دیالکتیک می‌نامند ـ من بین اینها تناظر می‌بینم. بین بین ویانگ تائوئیسم، زوجیت قرآنی، دیالکتیک هگلی و تقابل اسماء ابن عربی و اتیما و اتیموس یونانی تناظر می‌بینم.

**علی‌بیگی: از قرون وسطی بحث اتیما و اتیموس مطرح است ولی این معنی دیالکتیک نمی‌دهد.**

اگر بخواهیم واژه بحث از معنی دیالکتیک شویم مثلا یکی می‌گفت این تغایر است با تضاد و بعد باید دو ساعت بحث کنیم که تغایر است یا تضاد. واژه هگل هم که می‌شویم آنجایز شارحین مختلفی نشسته‌اند.

**علی‌بیگی: در هگل هم می‌توانید از یک یا چند شارح معتبر استفاده کنید. عرضم این است که وقتی سراغ قرآن می‌روم، می‌توانیم آن را با دیالکتیک یا به‌نحوی دیگر بفهمیم. بحث اینجاست که چرا دیالکتیک را ترجیح می‌دهید.**

برای اینکه یک مخلوق شکل بگیرد باید یک عامل و یک فاعل و ساخت یک امر سوم با هم ازدواج کنند. این را قرآن نیز به ما یاد می‌دهد و دیالکتیک هگل و ابن عربی نیز همین را به ما می‌گوید.

**علی‌بیگی: در هگل در دیالکتیک حوزه منطق، مرحله اول میان وجود (Sein) و عدم (Nichts) دیالکتیک برقرار می‌شود و سنتز شان صیرورت (Werden) است. دیالکتیک که بین معقول ـ واقعی هگلی برقرار می‌شود، چه ربطی به زن و مرد و زوجیت مخلوقات قرآنی دارد؟**

به‌خاطر اینکه تز و آنتی‌تز نتوانند سنتز ایجاد کنند. باید فقدان دیگری داشته باشند یعنی این یک چیزی داشته باشد که آن دیگری نداشته باشد. وجود عدم را ندارد و عدم نیز وجود را ندارد و این دو با هم ازدواج می‌کنند و محصولش می‌شود شدن.

**علی‌بیگی: هر هگل در دیالکتیک حوزه منطق، مرحله اول میان وجود (Sein) و عدم (Nichts) دیالکتیک برقرار می‌شود و سنتز شان صیرورت (Werden) است. دیالکتیک که بین معقول ـ واقعی هگلی برقرار می‌شود، چه ربطی به زن و مرد و زوجیت مخلوقات قرآنی دارد؟**

به‌خاطر اینکه تز و آنتی‌تز نتوانند سنتز ایجاد کنند. باید فقدان دیگری داشته باشند یعنی این یک چیزی داشته باشد که آن دیگری نداشته باشد. وجود عدم را ندارد و عدم نیز وجود را ندارد و این دو با هم ازدواج می‌کنند و محصولش می‌شود شدن.

**علی‌بیگی: شما فرض کردید که قرآن دیالکتیک است. اینکه با ذکر یک در باب زوجیت (که ربطش به دیالکتیک مطلوب نیست) روشن نمی‌شود. ضمنا خوانش‌های منسجمی از قرآن داریم که دیالکتیکی نیستند. شما می‌توانید خوانش دیالکتیکی از قرآن داشته باشید و می‌توانید خوانش‌های دیگر علمی یا هرمنوتیکی یا صدرایی داشته باشید. بحث این است که با غفلت از مبنای معرفتی صورفا ایراد انگارانه سراغ دیالکتیک رفته‌اید.**

من می‌گویم پشتوانه معرفتی من قرآن است، شما می‌گویید پشتوانه معرفتی قرآن نیست‌وبعدمن می‌گویم‌پشتوانه‌معرفتی‌ام‌این‌عربی وبعدهگل‌است. بعدتومی‌گویی که هگل زوج‌نیست. این‌درحالی است که من بین اینها تناظر می‌بینم و این تناظر را روی میز می‌چینم و می‌گویم که بین این سنت‌ها تناظر وجود دارد. البته نقطه افتراقی نیز در این بین وجود دارد، چراکه این سنت‌ها از وجوه مختلفی دارند به قصه نگاه می‌کنند، هماناگونه که بدن این کار را در برابر روح می‌تواند انجام‌دهد. برعکس برخی‌کسی که می‌گویند هیدرا فلسفه‌سیاسی نداد؛ باید در دامنی خورد، موضع دیگری دارم و معتقدم ـ اگر اسمش را فلسفه سیاسی بنامیم؛ من به ارجاعات سیاسی ملاصدرا خیلی خوشبینم. من در شکل فلسفی دیالکتیکی فکر می‌کنم و چهان را دیالکتیکی و تجمیعی از زوجیت‌ها می‌فهمم. این متافیزیک که نامش را‌ه‌گاه خرادگذاشته‌ام، متافیزیک‌ام است و شما نیز می‌توانید آن را نقد کنید وجرنگ‌باآن داشته باشید. بنظرم فیلسوف ما متافیزیک دارد و متافیزیکش نیز این گونه کارمی کند که حرکت اشتدادی دارد و وجود حرکت دارد و این متافیزیک زائیده ناخودآگاه ملاصدراست. چراکه فیلسوف از ناخودآگاهش چیزی را انتزاع می‌کند و به عرض و روی صحنه می‌آورد. حرکت اشتدادی و اصالت وجودیک نتیجه‌ی اعالم است و همه عالم را نمی‌تواند توضیح دهد به همان میزان که دیالکتیک نیز نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد ولی در انتخاب متافیزیک من گزاینده‌سمت دیالکتیک است و اتفاقا با بنظم‌خوب است که متابدیل به دو جریان شویم که ما دیالکتیکی می‌گوییم که براساس این فلسفه نظام دیگری فکر می‌کند و از این طریق ابن تعارض شاید چیزی درآید. این اصالت وجود ملاصدرا چیز دیگری است و از دل آن دیالکتیک معلول و آن چیزی از امکان‌هایی که وجود دارد را به متافیزیک ملاصدرا متکوک می‌شویم، دستاورد شارحین معاصر است. شارحین معاصر چه قبل و چه بعد از آن که این همه پول و امکانات داشتند، چه کار خاصی کردند؟ شما نمی‌توانید یک اثر از کسی بخواهید که کارش فلسفه سیاسی ملاصدراست که قابل ارزیابی باشد و چهارتا پیشنهاد اساسی در مورد مشکلات انضمامی ما داشته باشد. خیلی بیینی. بنا ایمدوارم که شارحین علیم‌اند ما متافیزیک صدرایی برای نظام اجتماعی علیم‌اند.

**نقوی: در فصل اول ربط لعل وقرآن در کتاب نیست. از هیدگر و زوجیت یکباره بر می‌گویید اوبنی به دولت گرفتن تکنیک. یک‌سره مخالف راسورپرایز شده‌ام.**

**علی‌بیگی: در فصل آخر هم وضع بر همین قرار است و در جمع‌بندی هم خیلی چیزها روشن نشده است (مثل ربط بین مذهب و عقل که در جمع‌بندی صرفا قتوا داده شده باید وحی و شهود هم جزء منابع باشد). اصلا چرا منطق دیالکتیک اوبنی و منطق ملاصدرا نه؟ روی چه حسابی چنین ترجیحی دادید؟**

ترجیحش در نقطه‌قوت دیالکتیک است و آن این است که دیگری موضوعیت پیدا می‌کند و حرکت‌ترابید‌ابه‌تضادات کمعینی دارمی‌شود. ذاوقتی با دیالکتیک می‌آید نقطه‌اجتماعی‌سازید‌ابزارهای بیشتری در اختیارش است.

**علی‌بیگی: یعنی ابزار انگارانه به دیالکتیک نگاه کردید‌اید.**

من تقدم به صدرا را نقد احسایی تشابه‌هایی دارد و به نظرم ملاصدرا اشاشه می‌کند که اصالت با وجود است. درست است که بین وجود و ماهیت‌هم در اصیل است ولی بین وجود است که خیلی هژمونیک هم‌چیب وزوری ندارد؛ عرض این است و این وجود است که خیلی هژمونیک است بخواهیم‌هیچ‌کاری‌کنیم‌ابزار انتزاع کنیم این وجود نسبت به ماهیت، ۹۹ به یک است. شما دارید حرکت می‌کنید و می‌گویید که ذهن شما انتزاع می‌کند ماهیت است. این متافیزیک برای دیگری هیچ عامیانی قائل نیست و کل این فلسفه وی این ساده‌است.

**علی‌بیگی: جدای از اینکه این نقل از وجود و ماهیت در سنت و وجود را فقط «بشر طا»؛ فرض می‌کنید و ماهیت را صرفا «ما یقال فی جواب ما هو» و «موجود به وجود ذهنی» می‌گیرید، عرضم این است که ابزارانگارانه دیالکتیک را انتخاب کرده‌اید.**

من گفتم که من عالم را دیالکتیکی می‌فهمم. چراکه هم خدا در قرآن گفته است که ما همه چیز را زوج آفریده‌ایم و هم اینکه این باستوارهای پدیدزرنگ فلسفی ایران معاصر، ملاصدراست. من می‌گویم که نقطه‌قوت ملاصدرا را برتابیم و نقطه‌ضعفش را نیز جبران کنیم.

**نقوی: طرفدار ملاصدرا نیستیوئلی کسانی که ذیل حکمت متعالیه، طرحی دارند می‌گویند که ما می‌آییم و این حکمت را احیا می‌کنیم و ذیل آن دولت مدرن هم می‌سازیم و تکنیک را نیز در اختیار می‌گیریم. شما هم صرفا فعی کردید «ما اتکیک را در اختیار نگرفته است.» و عبور کردید.**

من می‌گویم فلسفه ملاصدرا تکنیک در اختیار ما قرار نمی‌دهد ولی می‌دارد در دوبسیاست از فضا دیالکتیک فکر می‌کند و برعکس مارتفیرکش، وقتی می‌خواهد رابطه شریعت و سیاست را توضیح دهد، از استعاره نیز در این بین وجود دارد، چراکه این سنت‌ها از وجوه مختلفی دارند به قصه نگاه می‌کنند، هماناگونه که بدن این کار را در برابر روح می‌تواند انجام‌دهد. برعکس برخی‌کسی که می‌گویند هیدرا فلسفه‌سیاسی نداد؛ باید در دامنی خورد، موضع دیگری دارم و معتقدم ـ اگر اسمش را فلسفه سیاسی بنامیم؛ من به ارجاعات سیاسی ملاصدرا خیلی خوشبینم. من در شکل فلسفی دیالکتیکی فکر می‌کنم و چهان را دیالکتیکی و تجمیعی از زوجیت‌ها می‌فهمم. این متافیزیک که نامش را‌ه‌گاه خرادگذاشته‌ام، متافیزیک‌ام است و شما نیز می‌توانید آن را نقد کنید وجرنگ‌باآن داشته باشید. بنظرم فیلسوف ما متافیزیک دارد و متافیزیکش نیز این‌گونه کارمی کند که حرکت اشتدادی دارد و وجود حرکت دارد و این متافیزیک زائیده ناخودآگاه ملاصدراست. چراکه فیلسوف از ناخودآگاهش چیزی را انتزاع می‌کند و به عرض و روی صحنه می‌آورد. حرکت اشتدادی و اصالت وجودیک نتیجه‌ی اعالم است و همه عالم را نمی‌تواند توضیح دهد به همان میزان که دیالکتیک نیز نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد ولی در انتخاب متافیزیک من گزاینده‌سمت دیالکتیک است و اتفاقا با بنظم‌خوب است که متابدیل به دو جریان شویم که ما دیالکتیکی می‌گوییم که براساس این فلسفه نظام دیگری فکر می‌کند و از این طریق ابن تعارض شاید چیزی درآید. این اصالت وجود ملاصدرا چیز دیگری است و از دل آن دیالکتیک معلول و آن چیزی از امکان‌هایی که وجود دارد را به متافیزیک ملاصدرا متکوک می‌شویم، دستاورد شارحین معاصر است. شارحین معاصر چه قبل و چه بعد از آن که این همه پول و امکانات داشتند، چه کار خاصی کردند؟ شما نمی‌توانید یک اثر از کسی بخواهید که کارش فلسفه سیاسی ملاصدراست که قابل ارزیابی باشد و چهارتا پیشنهاد اساسی در مورد مشکلات انضمامی ما داشته باشد. خیلی بیینی. بنا ایمدوارم که شارحین علیم‌اند ما متافیزیک صدرایی برای نظام اجتماعی علیم‌اند.

**نقوی: در فصل اول ربط لعل وقرآن در کتاب نیست. از هیدگر و زوجیت یکباره بر می‌گویید اوبنی به دولت گرفتن تکنیک. یک‌سره مخالف راسورپرایز شده‌ام.**

**علی‌بیگی: در فصل آخر هم وضع بر همین قرار است و در جمع‌بندی هم خیلی چیزها روشن نشده است (مثل ربط بین مذهب و عقل که در جمع‌بندی صرفا فتوا داده شده باید وحی و شهود هم جزء منابع باشد). اصلا چرا منطق دیالکتیک اوبنی و منطق ملاصدرا نه؟ روی چه حسابی چنین ترجیحی دادید؟**

ترجیحش در نقطه‌قوت دیالکتیک است و آن این است که دیگری موضوعیت پیدا می‌کند و حرکت‌ترابید‌ابه‌تضادات کمعینی دارمی‌شود. ذاوقتی با دیالکتیک می‌آید نقطه‌اجتماعی‌سازید‌ابزارهای بیشتری در اختیارش است.

**علی‌بیگی: یعنی ابزار انگارانه به دیالکتیک نگاه کردید‌اید.**

من تقدم به صدرا را نقد احسایی تشابه‌هایی دارد و به نظرم ملاصدرا اشاشه می‌کند که اصالت با وجود است. درست است که بین وجود و ماهیت‌هم در اصیل است ولی بین وجود است که خیلی هژمونیک هم‌چیب وزوری ندارد؛ عرض این است و این وجود است که خیلی هژمونیک است بخواهیم‌هیچ‌کاری‌کنیم‌ابزار انتزاع کنیم این وجود نسبت به ماهیت، ۹۹ به یک است. شما دارید حرکت می‌کنید و می‌گویید که ذهن شما انتزاع می‌کند ماهیت است. این متافیزیک برای دیگری هیچ عامیانی قائل نیست و کل این فلسفه وی این ساده‌است.

**علی‌بیگی: جدای از اینکه این نقل از وجود و ماهیت در سنت و وجود را فقط «بشر طا»؛ فرض می‌کنید و ماهیت را صرفا «ما یقال فی جواب ما هو» و «موجود به وجود ذهنی» می‌گیرید، عرضم این است که ابزارانگارانه دیالکتیک را انتخاب کرده‌اید.**

من گفتم که من عالم را دیالکتیکی می‌فهمم. چراکه هم خدا در قرآن گفته است که ما همه چیز را زوج آفریده‌ایم و هم اینکه این باستوارهای پدیدزرنگ فلسفی ایران معاصر، ملاصدراست. من می‌گویم که نقطه‌قوت ملاصدرا را برتابیم و نقطه‌ضعفش را نیز جبران کنیم.

**نقوی: طرفدار ملاصدرا نیستیوئلی کسانی که ذیل حکمت متعالیه، طرحی دارند می‌گویند که ما می‌آییم و این حکمت را احیا می‌کنیم و ذیل آن دولت مدرن هم می‌سازیم و تکنیک را نیز در اختیار می‌گیریم. شما هم صرفا فعی کردید «ما اتکیک را در اختیار نگرفته است.» و عبور کردید.**

من می‌گویم فلسفه ملاصدرا تکنیک در اختیار ما قرار نمی‌دهد ولی می‌دارد در دوبسیاست از فضا دیالکتیک فکر می‌کند و برعکس مارتفیرکش، وقتی می‌خواهد رابطه شریعت و سیاست را توضیح دهد، از استعاره نیز در این بین وجود دارد، چراکه این سنت‌ها از وجوه مختلفی دارند به قصه نگاه می‌کنند، هماناگونه که بدن این کار را در برابر روح می‌تواند انجام‌دهد. برعکس برخی‌کسی که می‌گویند هیدرا فلسفه‌سیاسی نداد؛ باید در دامنی خورد، موضع دیگری دارم و معتقدم ـ اگر اسمش را فلسفه سیاسی بنامیم؛ من به ارجاعات سیاسی ملاصدرا خیلی خوشبینم. من در شکل فلسفی دیالکتیکی فکر می‌کنم و چهان را دیالکتیکی و تجمیعی از زوجیت‌ها می‌فهمم. این متافیزیک که نامش را‌ه‌گاه خرادگذاشته‌ام، متافیزیک‌ام است و شما نیز می‌توانید آن را نقد کنید وجرنگ‌باآن داشته باشید. بنظرم فیلسوف ما متافیزیک دارد و متافیزیکش نیز این‌گونه کارمی کند که حرکت اشتدادی دارد و وجود حرکت دارد و این متافیزیک زائیده ناخودآگاه ملاصدراست. چراکه فیلسوف از ناخودآگاهش چیزی را انتزاع می‌کند و به عرض و روی صحنه می‌آورد. حرکت اشتدادی و اصالت وجودیک نتیجه‌ی اعالم است و همه عالم را نمی‌تواند توضیح دهد به همان میزان که دیالکتیک نیز نمی‌تواند همه چیز را توضیح دهد ولی در انتخاب متافیزیک من گزاینده‌سمت دیالکتیک است و اتفاقا با بنظرم‌خوب است که متابدیل به دو جریان شویم که ما دیالکتیکی می‌گوییم که براساس این فلسفه نظام دیگری فکر می‌کند و از این طریق ابن تعارض شاید چیزی درآید. این اصالت وجود ملاصدرا چیز دیگری است و از دل آن دیالکتیک معلول و آن چیزی از امکان‌هایی که وجود دارد را به متافیزیک ملاصدرا متکوک می‌شویم، دستاورد شارحین معاصر است. شارحین معاصر چه قبل و چه بعد از آن که این همه پول و امکانات داشتند، چه کار خاصی کردند؟ شما نمی‌توانید یک اثر از کسی بخواهید که کارش فلسفه سیاسی ملاصدراست که قابل ارزیابی باشد و چهارتا پیشنهاد اساسی در مورد مشکلات انضمامی ما داشته باشد. خیلی بیینی. بنا ایمدوارم که شارحین علیم‌اند ما متافیزیک صدرایی برای نظام اجتماعی علیم‌اند.

**نقوی: جفور؟ اگر شرع در قانون نباشد چه چیز جایگزین آن می‌شود؟**

من با دخالت دین در قانون گذاری که مشکلی ندارم و لفاظ نظاقی را هم نشان داده. خاصه در احکام جزاء نظم قانون باید از شرع تبعیت کند. مشکل من با دومیان این است که می‌خواهند شرع را جایگزین قانون گذاری ایدهمان هم‌طور که گفتم، این است که شرع را جایگزین قانون می‌کنیم و از بالا به‌واسطه مفاهیم و نظریات نیاب امام اعمال‌اش می‌کنیم و مدینه فاضله تولید می‌کنیم. نتیجه چنین تلقی‌ای وضع موجود است. پساسلامیسم ما را به بازنگری در چنین تلقی‌ای فرامی‌خواند.




علمی و فلسفی بشر همخوانی دارد هم با زندگی روزمره. همچنین من می‌خواهم بگویم این زوجیت و زنانگی و مردانگی ـ البته در فلسفه تائوئیسم نیز هست که آن را بین دیالکتیک می‌نامند ـ من بین اینها تناظر می‌بینم. بین بین ویانگ تائوئیسم، زوجیت قرآنی، دیالکتیک هگلی و تقابل اسماء ابن عربی و اتیما و اتیموس یونانی تناظر می‌بینم.

**علی‌بیگی: از قرون وسطی بحث اتیما و اتیموس مطرح است ولی این معنی دیالکتیک نمی‌دهد.**

اگر بخواهیم واژه بحث از معنی دیالکتیک شویم مثلا یکی می‌گفت این تغایر است یا تضاد و بعد باید دو ساعت بحث کنیم که تغایر است یا تضاد. واژه هگل هم که می‌شویم آنجایز شارحین مختلفی نشسته‌اند.

**علی‌بیگی: در هگل هم می‌توانید از یک یا چند شارح معتبر استفاده کنید. عرضم این است که وقتی سراغ قرآن می‌روم، می‌توانیم آن را با دیالکتیک یا به‌نحوی دیگر بفهمیم. بحث اینجاست که چرا دیالکتیک را ترجیح می‌دهید.**

برای اینکه یک مخلوق شکل بگیرد باید یک عامل و یک فاعل و ساخت یک امر سوم با هم ازدواج کنند. این را قرآن نیز به ما یاد می‌دهد و دیالکتیک هگل و ابن عربی نیز همین را به ما می‌گوید.

**علی‌بیگی: در هگل در دیالکتیک حوزه منطق، مرحله اول میان وجود (Sein) و عدم (Nichts) دیالکتیک برقرار می‌شود و سنتز شان صیرورت (Werden) است. دیالکتیک که بین معقول ـ واقعی هگلی برقرار می‌شود، چه ربطی به زن و مرد و زوجیت مخلوقات قرآنی دارد؟**

به‌خاطر اینکه تز و آنتی‌تز نتوانند سنتز ایجاد کنند. باید فقدان دیگری داشته باشند یعنی این یک چیزی داشته باشد که آن دیگری نداشته باشد. وجود عدم را ندارد و عدم نیز وجود را ندارد و این دو با هم ازدواج می‌کنند و محصولش می‌شود شدن.

**علی‌بیگی: شما فرض کردید که قرآن دیالکتیک است. اینکه با ذکر یک در باب زوجیت (که ربطش به دیالکتیک مطلوب نیست) روشن نمی‌شود. ضمنا خوانش‌های منسجمی از قرآن داریم که دیالکتیکی نیستند. شما می‌توانید خوانش دیالکتیکی از قرآن داشته باشید و می‌توانید خوانش‌های دیگر علمی یا هرمنوتیکی یا صدرایی داشته باشید. بحث این است که با غفلت از مبنای معرفتی صورفا ایراد انگارانه سراغ دیالکتیک رفته‌اید.**

من می‌گویم پشتوانه معرفتی من قرآن است، شما می‌گویید پشتوانه معرفتی قرآن نیست‌وبعدمن می‌گویم‌پشتوانه‌معرفتی‌ام‌این‌عربی وبعدهگل‌است. بعدتومی‌گویی که هگل زوج‌نیست. این‌درحالی است که من بین اینها تناظر می‌بینم و این تناظر را روی میز می‌چینم و می‌گویم که بین این سنت‌ها تناظر وجود دارد. البته نقطه افتراقی نیز در این بین وجود دارد، چراکه این سنت‌ها از وجوه مختلفی دارند به قصه نگاه می‌کنند، هماناگونه که بدن این کار را در برابر روح می‌تواند انجام